



دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

گروه فلسفه

پایان‌نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

عنوان:

عدالت در فلسفه افلاطون

استاد راهنما:

دکتر سید مجید صدر مجلس

استاد مشاور:

دکتر احمد غروی

پژوهشگر:

زهرا مصطفی‌زاده

شهریور 1390

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیرم به علم اہلبیہ! حضرت زہرا (س)

کھدیعلہ ذہنم بکہ میرا عمر ریت کہ گرفتہ ای مبادارہا کنی.

رہپاس ورتا ایش پروردگار متعال را کہ انسان را پدید آورد و بہ لطف لایزالش اورا بہ زیور عقل و دانش آراست و با

نعت قدم و بیان شمرانت ذوالابہ و ہی تعظایبی و کہ مرا فرصت داد تا بچ و یرم، بیارم و بہر اتم داد تا بزور یرم.

الہی بہ تو فوق خود تا یرم کنین و بہ شک پلک سوزن پندیدہ و کارساریت یاری ام دہ و سلامت دہم را در یاد عظیمت و

بزرگی و آسایش تنم را در شکر نعتت و زیروی زبازم را در توصیف عطایت قرار دہ.

تردید اتمام این رسالہ بدون مساعدت و ہر کاری اساتید کرامی و دوستان ارجمندم میسر نہ بود از این رو بہر خود لازم

می دانم تا از ہر عزیزانی کہ مرا در انجام این رسالہ یاری رسانند شکر و قدر دانی کنم.

از جناب آقای دکتر محمد صدر مجلس استاد راہنمای محترم و جناب آقای دکتر احمد غروی استاد مشاور پایان نامہ کہ با

صدر و شکایابی تمام مرا در این راہ یاری کردند شکر و قدر دانی از جیکہ جناب آقای دکتر حسن فتوی کہ قبول زحمت

کردند و داوری پایان نامہ را عمدہ داشتند و نظرات ارزشمند می ارادہ نمودند نہایت شکر را دارم و رعادت، سلامت و

مروزی ایشان را از خداوند متعال خواستارم.

پس فراوان دارم از بانجام کلبه‌تعالی بر طاعت زندگیم در دوره کارشناسی و ارشد با مجرب است و هم‌راهی

ایشان دو جلدیم شدند شما عبدالله و خانم ایلا جعفری که با هم‌راهی دل‌وزانه‌شان مرا در پیشبرد این پژوهش

یاری کردند صبرمانه تشکر می‌کنم و در تمام مراحل زندگی برایشان مؤثر و مستقیم، و همچنین از هم‌کلاسی‌های عزیزم

نهایت تقدیر و تشکر را دارم.

نام خانوادگی: مصطفی زاده	نام: زهرا
عنوان پایان‌نامه: عدالت در فلسفه افلاطون	
استاد راهنما: دکتر سید مجید صدر مجلس	
استاد مشاور: دکتر احمد غروی	
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: فلسفه
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	گرایش: غرب
دانشگاه: تبریز	دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی
تاریخ فارغ التحصیلی: 1390	تعداد صفحات: 174
کلید واژه ها: افلاطون، عدالت، سیاست، سعادت، فضیلت، فیلسوف - پادشاه، خیر، مدینه فاضله	
چکیده:	
<p>پایان‌نامه حاضر کوششی برای ارائه گزارشی روشن از عدالت در فلسفه افلاطون است. در ابتدا اجمالاً از پیشینه بحث عدالت در فرهنگ یونانی و متفکران پیش از افلاطون بحث شده، سپس به عدالت از جنبه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و جنبه اخلاقی و سیاسی نظر کرده‌ایم. از جنبه هستی‌شناسی، عدالت جزو مثل و حقایق است که نسبت به محسوسات از برترین مرتبه هستی برخوردارند. و از جنبه معرفت‌شناسی چون بالاترین علم، شناخت به بالاترین حقایق است، مثل و من جمله عدالت و عادل بودن را که افلاطون شرط شناخت مثل (یا شناخت واقعی) می‌داند مورد بررسی قرار داده‌ایم. افلاطون شناخت مثل را ضامن معرفت نظری و شرط لازم برای نیل به سعادت فردی و جمعی بشر می‌داند. در وهله بعد به جایگاه عدالت در اخلاق فردی پرداخته و آن را در ارتباط با نفس و اجزاء نفس بحث کرده‌ایم. سپس از فرد به جمع توجه نموده و بحث عدالت را در شهر و طبقات آن و علل شایستگی فیلسوف - پادشاه افلاطون را برای حکومت بررسی کرده‌ایم.</p>	

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	<b>فصل اول: کلیات و پیشینه</b>
1-1-1	مقدمه.....1
1-1-1	بیان مسأله.....2
2-1-1	سؤالات پژوهش.....3
3-1-1	ضرورت پژوهش.....4
4-1-1	منابع پژوهش.....4
5-1-1	چهارچوب کلی پژوهش و نتیجه آن.....4
2-1	اصطلاح شناسی و پیشینه بحث عدالت در شاعران و متفکران پیش از افلاطون.....5
1-2-1	1-1-2-1 هومر.....9
2-2-1	2-2-1-1 هزیود.....12
3-2-1	3-2-1-1 سولون.....14
4-2-1	4-2-1-1 ائورپیدس.....15
5-2-1	5-2-1-1 تنوگنيس.....15
6-2-1	6-2-1-1 آناکسیماندروس.....16
7-2-1	7-2-1-1 هراکلیتوس.....19
8-2-1	8-2-1-1 فیثاغورس.....23
9-2-1	9-2-1-1 پارمنیدس.....23
10-2-1	10-2-1-1 دموکریتوس.....25
11-2-1	11-2-1-1 سوفسطائیان.....28
12-2-1	12-2-1-1 سقراط.....36
3-1	3-1-1 افلاطون و رئوس افکار وی.....39

## فصل دوم: عدالت از چشم انداز هستی شناسی و معرفت شناسی

- 47-1-2 مقدمه..... 47
- 47-2-2 تاثر افلاطون از متفکران پیشین..... 47
- 48-3-2 مثال از لحاظ لغوی..... 48
- 49-4-2 سه منشأ نظریهٔ مثل..... 49
- 50-5-2 هستی شناسی و بحث عدالت..... 50
- 52-6-2 فضیلت عدالت به عنوان یکی از مثال‌ها..... 52
- 54-7-2 عدالت و معرفت شناسی و فلسفهٔ سیاسی افلاطون..... 54
- 54-1-7-2 مراتب و مراحل تمثیل خط..... 54
- 57-2-7-2 تمثیل غار..... 57
- 57-3-7-2 دیالکتیک..... 57
- 58-4-7-2 جایگاه و اهمیت موضوع دیالکتیک در زندگی انسان..... 58
- 59-5-7-2 سرچشمهٔ مثل..... 59
- 61-6-7-2 مثل و تمایز فیلسوف از عامی..... 61
- 62-7-7-2 نظریهٔ یادآوری..... 62
- 63-8-7-2 غایت بودن مثل و تشبیه اشیاء به آنها..... 63
- 65-9-7-2 علت صوری بودن مثل و خیر بودن صانع..... 65
- 66-10-7-2 وابسته بودن مدینهٔ فاضله به طبیعت شناسی..... 66
- 67-8-2 جمع بندی..... 67

## فصل سوم: عدالت و اخلاق فردی

- 70-1-3 مقدمه..... 70
- 70-2-3 مفهوم امروزی کلمهٔ عدالت و معنای افلاطونی آن..... 70
- 71-3-3 انسان معیاری سوفسطائیان..... 71

- 73-4-3- تمایز فضیلت مرسوم و حقیقی.....
- 74-5-3- منظور از عدالت فردی در فلسفه افلاطون چیست؟.....
- 76-1-5-3- افلاطون عدل را از دو راه تعریف می کند.....
- 77-6-3- تمایز میان نفس و بدن.....
- 80-7-3- استقلال نفس و برتری آن بر بدن.....
- 81-8-3- ماهیت نفس چیست؟.....
- 82-9-3- افلاطون در جمهوری برای نفس قائل به اجزاست.....
- 83-1-9-3- تمثیل اراابه.....
- 85-2-9-3- فضایل اجزاء روح.....
- 88-3-9-3- فضیلت و سعادت.....
- 91-4-9-3- عدالت و سعادت.....
- 92-5-9-3- فضیلت حاصل نظم درست است.....
- 93-10-3- هدف کردار اخلاقی رسیدن به خیر.....
- 95-11-3- وحدت فضایل.....
- 97-12-3- جمع بندی.....

#### فصل چهارم: عدالت در فلسفه سیاسی

- 100-1-4- مقدمه.....
- 100-2-4- ابهام زدایی از واژه جمهوری.....
- 101-3-4- منظور افلاطون از سیاست چیست؟.....
- 105-4-4- تشبیه به خدا.....
- 106-5-4- نیک از نظر افلاطون.....
- 107-6-4- تفاوت معنای امروزی فیلسوف و معنای افلاطونی آن.....
- 108-1-6-4- تمثیل غار.....
- 109-2-6-4- فیلسوف کیست.....
- 111-3-6-4- صفات فیلسوفان.....



- 112..... 4-6-4 عشق به مثال یعنی چه؟
- 113..... 7-4 نقد افلاطون از نظریه‌های معاصرش در خصوص عدالت
- 114..... 1-7-4 تعریف کفالوس از عدالت
- 116..... 2-7-4 تعریف پولمارخوس از عدالت
- 118..... 3-7-4 تعریف تراسیماخوس از عدالت
- 122..... 8-4 مراحل تأسیس مدینه فاضله
- 124..... 1-8-4 شهر خوکها
- 125..... 2-8-4 شهر تجملی
- 127..... 3-8-4 جامعه پاسداران
- 129..... 9-4 طبقات شهر و فضایل متناظر با آنها
- 134..... 10-4 تعلیم و تربیت پاسداران
- 140..... 11-4 آیا افلاطون پیشرو سوسیالیستها و کمونیست های جدید بوده است
- 140..... 12-4 فیلسوف به چه دلیل شایسته حکومت است؟
- 142..... 13-4 جوامع منحط
- 144..... 1-13-4 تیموکراسی
- 144..... 2-13-4 الیگارشسی
- 145..... 3-13-4 دموکراسی
- 146..... 4-13-4 تیرانی
- 147..... 5-13-4 فیلسوف دینی به جامعه منحط ندارد
- 148..... 6-13-4 آیا حکومت فیلسوف پادشاه تحقق پذیر است؟
- 152..... 14-4 افلاطون و امروز
- 153..... 15-4 جمع بندی

### فصل پنجم: جمع بندی و نتیجه گیری

- 156..... 1-5 جمع بندی و نتیجه گیری
- 170..... منابع

فصل اول  
کلیات و پیشینه

1-1- مقدمه:

مفهوم عدالت به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی عرصه حیات بشری اعم از سیاست و اخلاق و ... بی-گمان پیشینه‌ای به طول تاریخ بشر دارد و به عنوان یک آرمان در کنار مجموعه‌ای از ارزشهای بنیادین هیچ‌گاه از منظومه مطلوبات و مطالبات آدمی غایب نبوده است؛ و جمهوری شاید پرداخته‌ترین تک‌نگاشتی باشد که تاکنون در مورد عدالت نوشته شده است. و در میان محاورات افلاطون مهمترین اثر جمهوری است که در خصوص عدالت است و بر همین اساس ما آن را در این پژوهش مبنا قرار داده‌ایم. ارتباط عمیقی بین مباحث معرفت‌شناسی، علم النفس و وجود‌شناسی، اخلاق و سیاست در دستگاه فلسفی افلاطون وجود دارد و از مجموعه آنها فلسفه افلاطون بوجود می‌آید، چنان که با حذف یکی از بخش‌های آن، فهم فلسفه افلاطون مشکل و ناممکن خواهد بود. در فلسفه افلاطون مباحث مابعدالطبیعی به عنوان مبنا و پایه‌ای است که دیگر مباحث بر آن نهاده شده است؛ به عبارت بهتر، می‌توان گفت که فلسفه سیاسی و اخلاقی و علم النفس افلاطون آشکارا نتیجه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اوست. زیرا اندیشه‌های سیاسی افلاطون مانند مدینه فاضله و حکومت فیلسوف پادشاه و تذکر بودن معرفت فقط در پرتو مابعدالطبیعه وی معنا می‌یابد.

عدالت نیز هم برای فرد و هم برای جامعه فضیلتی اخلاقی است. هدف تحقق عدالت نیکبختی یا سعادت است؛ بدین سان نزد افلاطون میان سیاست و اخلاق پیوندی تنگاتنگ و جدایی ناپذیر وجود دارد. به نظر افلاطون، نفس فرد به طبیعت سیاسی- اجتماعی او وابسته است، این دو را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. زندگی فردی به تنهایی نمی‌تواند رشد کند و به هدف خود برسد، پس نظریه سیاسی افلاطون با علم اخلاق او ارتباط نزدیک دارد. افلاطون در اخلاق، عدالت درونی را برای فرد مطرح می‌کند یعنی انسان جدای از روابط اجتماعی به تنهایی برای خود می‌تواند عادل باشد. تقسیم نفس به سه

جزء، واجد اهمیت روانشناختی، اخلاقی و سیاسی است؛ زیرا میان اجزاء نفس آدمی با طبقات جامعه مطابقت وجود دارد. افلاطون معتقد است که ماهیت عدالت در وجود فرد هنگامی آشکارتر می‌شود که نخست آن را در مقیاس بزرگتر آن یعنی جامعه بررسی کنیم و از این رو افلاطون بحث عدالت را از دولت آغاز می‌کند. اساس زندگی یونانی، گونه‌ای زندگی شهری بود و جدا از شهر قابل تصور نبود، بطوری که به خاطر هیچ یونانی اصیلی خطور نمی‌کرد که آدمی اگر به کلی جدا از شهر زندگی کند بتواند یک انسان کاملاً نیک باشد، زیرا تنها در جامعه و به واسطه جامعه است که زندگی خوب برای انسان ممکن می‌شود و منظور از جامعه همان دولت‌شهر است.

بنابراین می‌توان گفت کوشش افلاطون برای طرح و بنیانگذاری جامعه‌ای که انسان‌ها در آن بتوانند با تحقق بخشیدن به عدالت در درون و بیرون خودشان به هدف زندگی، یعنی سعادت این جهانی و آن جهانی دست یابند، به رابطه اخلاق و سیاست اشاره دارد. افلاطون معتقد است که فضایل اخلاقی و اجتماعی مکمل یکدیگر اند. فرد عادل با توجه به مفهوم عدالت مانند یک دولت عادل خواهد بود.

### 1-1-1 بیان مسأله:

مسأله عدالت باید از جوانب متعددی بررسی شود: عدالت در فلسفه افلاطون از یک سو با نظریه مثل و از سوی با اخلاق و از جهتی دیگر با علم النفس و سیاست وی مرتبط است. عدالت افلاطونی از یک سو از جهت وجود شناختی جزو حقایق ازلی است و به عنوان مثال عدالت مطرح است و علت عدالت‌های جزئی است و عدالت‌های جزئی در این عالم با مثال عدالت تبیین می‌شود، نیز تا عادل نشویم توان درک مثل را نخواهیم داشت. از طرف دیگر از جنبه معرفت شناختی، وجود مثل و از آن میان مثال عدالت، ضامن شناخت حقیقی است؛ و از جنبه حکمت عملی عدالتی که در کشور آرمانی عملاً قابل تحقق است تنها سایه کم رنگی از مثال عدالت است که اجرای آن در محاوره جمهوری به فیلسوف -

پادشاه (حاکم حکیم) سپرده می‌شود. تربیت فلسفی چنین حاکمی ضامن حکومت عادلانه میان شهروندان خواهد بود. زیرا رسیدن به سعادت بدون شناخت حقیقت و خیر ممکن نیست و تنها فلاسفه هستند که حقیقت و خیر را می‌شناسند.

و از سوی دیگر عدالت با اخلاق مرتبط است از این لحاظ که جزو فضایل چهارگانه می‌باشد و رسیدن به سعادت بدون فضایل ممکن نیست و تا سعادت را نشناسیم نمی‌توانیم در زندگی به آن تحقق بخشیم. افلاطون نفس را دارای سه جزء می‌داند که جزء اول از قوای نفس قوه عقل است و فضیلت آن حکمت است؛ جزء دوم قوه غضب است که فضیلت آن شجاعت است و جزء سوم قوه شهوانی است که فضیلت آن خویشترن داری است. و فضیلت عدالت عبارت است از تعادل سه جزء نامبرده، به طوری که هر جزء در جایگاه خود باشد و وظیفه خود را ایفا نماید. یعنی سه فضیلت حکمت، شجاعت و عفت مبنایی برای تجلی عدالت هستند، زمانی که سه فضیلت تحقق یابد عدالت شکوفا می‌شود که این مسأله هم در مورد مدینه و هم در مورد انسان صادق است. افلاطون در اخلاق، عدالت درونی را برای فرد مطرح می‌کند یعنی انسان جدای از روابط اجتماعی به تنهایی برای خود می‌تواند عادل باشد. تقسیم نفس به سه جزء، واجد اهمیت روانشناختی، اخلاقی و سیاسی است؛ زیرا میان اجزاء نفس آدمی با طبقات جامعه مطابقت وجود دارد. افلاطون معتقد است که ماهیت عدالت در وجود فرد هنگامی آشکارتر می‌شود که نخست آن را در مقیاس بزرگتر آن یعنی جامعه بررسی کنیم و از این رو افلاطون بحث عدالت را از دولت آغاز می‌کند.

### 1-1-2 سوالات پژوهش:

آیا عدالت به معنایی واحد در فلسفه افلاطون بیان شده یا به معانی متعدد؟

از جهت حکمت نظری، مثال عدالت چه نسبتی با سایر مثل و مخصوصاً با مثال خیر دارد؟

اهمیت و نقش مثال عدالت از چشم انداز معرفت شناختی در فلسفه افلاطون چیست؟

عدالت در تأمین سعادت بشری و تحقق جامعه آرمانی چه نقشی دارد؟

### 3-1-1 ضرورت پژوهش:

چون بحث عدالت جزو مباحث کلیدی افلاطون می‌باشد و به نوعی این مسأله با مباحث وجودشناسی و معرفت‌شناسی و اخلاق و سیاست افلاطون ارتباط تنگاتنگ دارد بنابراین، مطالعه ما اهمیت بحث عدالت و جایگاه آن را در کل نظام فلسفه افلاطون معرفی می‌کند.

### 4-1-1 منابع پژوهش:

از منابعی که برای نگارش پایان نامه حاضر مورد استفاده قرار گرفته، می‌توان در وهله اول به دوره آثار خود افلاطون (بویژه محاوره جمهور) ترجمه دکتر محمد حسن لطفی در وهله بعد آثار شارحان افلاطون مانند متفکران یونانی نوشته گمپرتس (Gomperz) ترجمه دکتر محمد حسن لطفی، تاریخ فلسفه یونانی نوشته امیل بریه ترجمه علی مراد داودی، تاریخ فلسفه یونان نوشته گاتری جلد 13-14-15 ترجمه دکتر حسن فتحی، پایدیا نوشته ورنر یگر (Werner Jaeger) ترجمه دکتر محمد حسن لطفی و علاوه بر منابع ذکر شده، آثاری نیز به زبان انگلیسی در این خصوص وجود دارد که می‌توان به کتاب تیلور (Taylor) *Plato the Man and his works* و Pappas تحت عنوان *Plato and the Republic* اشاره کرد.

### 5-1-1 چهارچوب کلی پژوهش و نتیجه آن:

این پایان نامه در پنج فصل تنظیم شده است. در فصل اول کلیات و پیشینه بحث عدالت را در اساطیر یونانی و فلاسفه پیش از افلاطون بررسی خواهیم نمود و سپس در مورد زندگی و آثار افلاطون و

رئوس افکار وی کلیاتی بیان خواهیم کرد. در فصل دوم به عدالت از چشم انداز هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی می‌پردازیم و در فصل سوم به عدالت و اخلاق فردی که عدالت چگونه موجب سعادت فردی می‌شود و در فصل چهارم که مفصل‌ترین فصل این پژوهش می‌باشد به رابطه عدالت و سیاست در فلسفه افلاطون خواهیم پرداخت و فصل پنجم را به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اختصاص خواهیم داد. تلاش بر این است که در پایان این پژوهش تصویر نسبتاً روشنی از عدالت در فلسفه افلاطون ارائه شود.

## 2-1 اصطلاح‌شناسی و پیشینه بحث عدالت در اساطیر و متفکران پیش از افلاطون:

در فرهنگ لیدل - اسکات - جونز برای عدالت یا دیکایوسونه *Dikiaosyne* معانی متعددی ذکر شده است .

1- «صداقت (righteousness) 2- عدالت (justice) 3- تحققِ قانون (fulfillment of the

law) 4- شغل یک قاضی (the business of a judge)». (Liddell: 1968:429).

گاتری در خصوص واژه عدالت می‌گوید: «کلمه‌ای که (justice) ترجمه می‌کنند در زبان یونانی دیکه (*Dike*) است که از صفت (*Dikaios*) یعنی *Just* = عادل و از آن هم اسم طولانی‌تر (*Dikiaosyne*) یعنی حالتِ عادل بودن مشتق می‌شود. معنای خنثای *Dike* دقیقاً «روش» یا «راه» است خواه معنی مذکور اصل ریشه شناختی آن باشد یا نه، در هر حال معنی اولیه آن در ادبیات یونانی مسلماً روشی است که گروه خاصی از مردم مطابق آن رفتار می‌کنند یا روش معمولی طبیعت است، هیچ تضمینی بر راه راست بودن آن وجود ندارد و کلمه، اشاره ضمنی بر تکلیف را نیز در بر ندارد». (گاتری، 1375: 16).

برای فهم مراد یونانی از کلمه عدالت، باید بدانیم که هر فرد ویژگی‌های خاص خود را دارد، فضیلت‌هایی دارد و فضیلت‌هایی ندارد، از همین رو فرد انسانی در این فرهنگ منحصر به خویش است که

نمی‌توان آن را تحت واژه‌های کلیّ انتزاعی درآورد. شهریاری در این خصوص می‌گوید: «در جامعه هومری افراد بدون توجه به ویژگی‌های مختصّ به ایشان لحاظ نمی‌شوند، متفکران آن جامعه درصدد نیستند که خصوصیات هویت ایشان را بزداوند و با استفاده از تعمیم و انتزاع و مانند آن به امری کلیّ دست یابند، فضایل قهرمانی نیازمند یک انسان خاص در یک نوع نظام خاص است. اخلاق هومری با امور محلیّ و خاص پیوند خورده است.» (شهریاری، 1385: 36).

هر فردی بر پایه ویژگی‌ها و خصوصیات خویش دارای وظایف و تکالیفی است که همواره باید به آن عمل کند، که چنانکه از انجام آن سر باز زند مستوجب قهر زئوس می‌شود، نه تنها به این دلیل که به وظیفه خویش عمل نکرده است بلکه بیشتر از آن رو که با این کار نظم جهانی را به هم زده است. با این تفاسیر روشن می‌شود که تعریفهایی که از فضیلت یا عدالت می‌شود هر دو در سایه شناخت طبیعت معنی می‌یابند و در واقع «تمیس» (Themis) یا همان عدالت هومری بیشتر با مرجعیت و اعتبار قانون ارتباط دارد. و هومر عدالت را در برخی از سخنانش با اراده خدا یکی می‌گیرد.

گاتری راجع به هومر می‌گوید: «در اُدیسسه هومر وقتی پنلوپ (Penelop) به خدمتگذاران گوشزد می‌کند که اُدیسئوس (Odysseus) چقدر ارباب خوبی است می‌گوید: هرگز از او سخن، یا عمل ظالمانه و مغرورانه ظاهر نشد و به عیاشی نیز نپرداخت» چنانکه دیکه (Dike) اربابان است «یعنی روشی که معمولاً به آن عمل می‌کنند و زمانی که اُمائیوس (Eamaeu) خوک چران از ارباب خود سراسیمه پذیرایی می‌کند به خاطر سادگی عذر می‌آورد که «آنچه تقدیم می‌کنم ناچیز است ولی از صمیم دل داده می‌شود، زیرا آن دیکه بردگانی چون من است که همیشه کم دارند» منظور این است که معمولاً همین از آنها انتظار می‌رود... بقراط (هیپوکراتس) (Hipokrates) پزشک می‌نویسد: مطابق Dike این عوارض مرگ را به دنبال ندارد، یعنی «معمولاً مرگ به دنبال آن‌ها نمی‌آید.» (گاتری، 1375: 16).



در توضیح باید بگوییم عدالت یعنی هر کس باید جایگاه خود را نگاه دارد. یعنی عدالت زمانی اتفاق می‌افتد که هر چیزی در جای مخصوص خود، مشغول به انجام کاری است که از او انتظار می‌رود. هومر برای عدالت واژه دیگری نیز به کار می‌برد که آن «تمیس» (Themis) است.

دیکسون کندی در خصوص الهه تمیس می‌گوید: «تمیس، تجسم قانون، نظم، دادگری، یکی از تیتان‌ها، (موجودات فوق بشری) از دختران اورانوس گایا (Gaia)، او همسر دوم زئوس بود ... تمیس را معمولاً به صورت زنی نشان می‌دهند که ترازو در دست دارد و با آن واقعیت‌ها را پیش از آنکه داوری انجام پذیرد، در برابرش می‌سنجد، ترازویش به دخترش آسترایا رسید که سرانجام، در آسمان به صورت فلکی لیبرا در آمد». (دیکسون کندی، 1385، 211).

«آسترایا Astraea ایزد بانوی دادگری یونانی که او را با میزانی در دست و تاجی از ستارگان تصویر می‌کنند. دختر زئوس و تمیس (Themis) که به آسمان گریخت و به صورت فلکی ویرگو (Virgo) شد در زمانی که بشر ساختن سلاح را برای جنگ آغاز کرد». (دیکسون کندی، 1385: 36).

در فرهنگ پیرگرمال چنین آمده است که «تمیس که یکی از تیتان‌ها به همسری زئوس درآمد و از او دخترانی که همان فصول باشند، به نامهای Erene (صلح) Eunomia (نظم و قانون، دیسیپلین) و Dike (عدالت) قدم به دنیا گذاشتند و پس از آنها، مویراها یعنی مأمورین سرنوشت متولد شدند، زناشویی زئوس با تمیس که تجسم قانون، نظم جاودانی است ارزش زیادی از لحاظ معرفی این زوج، که خود را سر مشق بشر ساخته‌اند، دارد و مقصود آن بیان این نکته است که چگونه، زئوس خدای بزرگ و نیرومند، خود تسلیم سرنوشت بوده و حال آنکه سرنوشت‌ها، خود بوسیله زئوس ایجاد شده و جلوه‌ای از قدرت وی محسوب می‌شدند». (گرمال، 1367، ج دوم: 936).

در فرهنگ جان هیزل آمده که هسیود یکی از فصول سال را عدالت نامگذاری می‌کند: «هورای (Hora) که معنای این لفظ ساعات روز، نیست بلکه «فصل سال» است تعداد هورای یا فصول، بین دو و چهار بود، اما عموماً آنها را سه دانسته اند، بهار، تابستان، زمستان، در آتن سه فصل می‌شناختند، تالو (بهار) کارپو (خرمن) خزان (پاییز) و گاهی آئوکسو («افزایش» یعنی تابستان)، در نوشته های هسیود، فصل‌ها اسم معنوی دارند: ائونومیا (نظم و قانون) دیکه (عدالت) و ائیرنه (صلح) آنها نگهبانان آسمان بودند، وقتی خدایان با گردونه‌های خود پیش می‌تاختند، آنها ابرها را از دروازه های اولومپس کنار می‌زدند».

(هیزل، 1384: 489-490).

«دختران زئوس و تمیس، از این نظر که خدای طبیعت بودند، سرپرستی و حمایت رُستنی‌ها را به عهده می‌گرفتند و چون خدایان نظم نیز محسوب می‌شدند، دختران تمیس، عدالت، نگهداری اجتماعات هم وظیفه آنها بود. در آلمپ، (Olymp) نقش‌های مختلفی به عهده آنها بود: آنها از درهای مقر الهی نگهبانی می‌کردند و عده‌ای عقیده داشتند که پرورش هِرا (Hera)، بوسیله آنها که خدمتگزاران هرا بودند انجام می‌گرفت. باز کردن اسبهای ارابه او بدست آنها بود و همین وظیفه را گاهی درباره خورشید انجام می‌دادند». (گریمال، 1376، ج اول: 421).

در هر جامعه قبل از هرگونه تعلیم و تعلم رسمی، این داستانها و روایات تاریخی - اعم از اینکه واقعی باشند یا آمیخته به تخیل - هستند که اذهان و افکار را برای پذیرش اصول اخلاقی و فرهنگی آن جامعه آماده می‌سازند و یونان نیز به عنوان مهد تفکر فلسفی از این قاعده مستثنی نیست. یگر در این خصوص می‌گوید: «در عصری که نه قانون مدون وجود دارد و نه نظامی اخلاقی، مهمترین معیار رفتار آدمی - علاوه بر چند دستور عملی دینی و مُشتی امثال و حکم که سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند - سرمشقی است که هر کسی همیشه در برابر چشم دارد و این سرمشق عبارت است از زندگی

قهرمانان گذشته ... نفوذ تأثیر شخصیت‌های داستانی متعدّد در رفتار جوانان کمتر از تأثیر محیط نیست. این سنتها در جامعه همان وظیفه‌ای را ایفا می‌کنند که تاریخ در «کتاب مقدّس» در دنیای جدید به عهده دارد، داستانهای کهن گنجینه‌ای ذهنی و معنوی است که هر نسل جدید آن را ارثیّه خود تلقی می‌کند و از آن الهام می‌گیرد». (یگر، 1376، ج اول: 76).

در واقع استناد به رفتار پهلوانان معروف و مراجع سنتی جزء لاینفک قواعد اخلاقی و تربیتی یونان است. یونانیان در زندگی شخصی و خصوصی خود برای اصول و الگوهای یک زندگی خوب نظر به حکمت سنتی شاعران بویژه هومر داشتند، برای مردمان یونانی در قرنهای بعد نیز نمونه و الگوی قابل تقلید یکی از مقوله‌های بنیادی زندگی و تفکر بوده است. مثلاً تمام فلسفه افلاطون بر اندیشه نمونه و الگو مبتنی است و ایده‌ها نمونه‌هایی در عالم وجودند. (فایدون، 100).

یگر در این خصوص می‌گوید: «ایده فلسفی «نیک» او [افلاطون] به سخن درست تر، ایده آگاتون (agaton) که اعتبار مطلق و عمومی دارد، نمونه فضیلت پهلوانی است». (یگر، 1376، ج اول: 79).

## 1-2-1-1 هومر:

هومر (Homer) در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد یعنی 150 سال قبل از شروع تفکر فلسفی در ایونیا (Ionia) می‌زیسته است. آزرین معتقد است: «پرورش یافتن با اشعار هزیود و هومر، همان طور که فرزندان دولتشهر یونان از قرن هفتم پیش از میلاد به این طرف با آنها پرورش یافته اند، میان سایر چیزها عبارت بود از مأنوس شدن با دو راهی‌های اخلاقی (moral dilemmas)، با پرسشهایی در خصوص اینکه اقتدار سیاسی چگونه بدست می‌آید و تهدید می‌شود، با موضوعاتی راجع به نسبت میان فرد و جمع، با حساسیت نسبت به بنیاد خدای شناختی (theological basis) برای فعل بشری و با آگاهی از شیوه فریبده‌ای که ضمن آن زبان (language)، انسانها و حوادث را می‌آفریند همان طور که زبان آنها را باز

می نماید» (Osborne: 1997: 22).

زبان نه تنها بازنمایی انسانها و حوادث، بلکه ایجاد کننده حوادث و انسانهاست، زبان قدرت خلافت دارد کسی که با اشعار هومر و هزیود آشنا می‌شد، با مباحثی از نوع تردیدها و دوگانگی‌های اخلاقی مثل امانت‌داری، خیانت، قانع شدن به حق خود یا تحطی از حق خود، با پرسشهایی که اقتدار سیاسی چگونه بدست می‌آید و به خطر می‌افتد آشنایی می‌یافت.

هایلند می‌گوید: «ایلیاد و اودیسه» (*Iliad and Odyssey*) هومر در نظر یونانیان باستان دارای محتوای ارزشهای دینی بسیار ژرفی بوده‌اند و چنان می‌شد که به آنها توسل می‌جستند بدان سان که امروز به کتاب مقدس تورات و انجیل توسل می‌جویند» (هایلند، 1384: 75).

چنان که در ایلیاد و اودیسه هومر می‌بینیم، وی نسبت به قانون و عدالت بی‌اعتنا نیست. در این خصوص یگر درباره ایلیاد و اودیسه هومر می‌گوید: «در اودیسه با این تصور روبرو هستیم که خدایان ضامن حق و عدالت‌اند و نظم جهان ممکن نبود نظمی الهی باشد اگر حق بر باطل چیره نمی‌شد: این اصل بر سراسر اودیسه حکمفرماست». (یگر، 1376: 121). همچنین «در ایلیاد نیز در تمثیلی معروف بر داستان پاتروکلوس (Patroclus)، این اعتقاد به زبان می‌آید که هرگاه آدمیان در روی زمین مرتکب ظلم شدند زئوس (Zeus) طوفانی از آسمان بر سر آنان فرود می‌آورد» (همان: 122).

ترنس اروین درباره اودیسه هومر می‌گوید: «اودیستوس عدالت را با توحش مباین می‌داند و سیکلوپها (غولهای یک چشم) که فاقد عدالتند فاقد نهادهای اساسی حیات اجتماعی و سیاسی‌اند» (اروین، 1380: 59).

هومر انسانهای عادل را رام می‌داند، و معتقد است که بر پایه عدالت است که نهادهای اجتماعی و سیاسی بر پا می‌شود و پا برجا می‌ماند. هومر برای عدالت نامی دیگر به کار می‌برد که «تمیس» Themis